



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۱۸/۱۱/۱۴

سیدهاشم سدید

## جای شبهه نیست؛ نه جام جم واقعبیت دارد و نه آئینه سکندر!

چون بر قلم راندن آئینه سکندر و جام جم در نوشته اخیر من از طرف برخی از دوستان جدی گرفته شده است و برخی هم به این اعتقادند که یاد آوری من از آئینه سکندر و جام جم در آن نوشته احتمالاً نمایانگر باور من به این دو پدیده، که توهم و افسانه ای بیش نیستند، به عنوان مظاهر حقایق نمائی می باشند، ناگزیر باید گفته شود که بشر عادت داشته، تا جایی که می توانیم به گذشته نگاه کنیم، نه همه و همیشه، بلکه در بسا مواقع، اندیشه هایش را به شکل آرزوها و در قالب مفاهیم نمادین، مانند همین جام جم و آئینه سکندر، بیان کند.

این عادت، ولی، در طی یک و نیم - دو صد سال گذشته، یا کمی بیشتر، زمانی که ادیبان نویسان فرانسوی از سبک خسته کننده و خشک نوشته های رئالیستی دلزده و کسل شدند، به طور چشمگیری در ادبیات این کشور و به تعقیب آن در ادبیات جهان رشد کرد و عمومیت یافت.

در گذشته های دور بودند مردمانی که خورشید را نماد بخشندگی می دانستند، جای دیگری مردمانی بودند که مار را نشانه جاودانگی می پنداشتند، در هند گاو مظهر حاصل خیزی زمین و در مصر نوعی خاصی از گل نشان مرگ بود و... امروز این نشانه ها بی شمارند!

در یک اثر هنری خالق اثر غالباً می کوشد با بیان استعاره ها، مجاز ها، کنایه ها و نماد های حقیقی (طبیعی) و غیرحقیقی (غیرطبیعی) برای اینکه اثری هنری - ادبی بیافریند، از بیان صریح و مستقیم مفاهیم شانه خالی کند. وقتی حافظ، به گونه مثال از آئینه سکندر و جام جم سخن میزند و می گوید:

**"آئینه سکندر جام جم است بنگر تا بر تو عرضه دارد احوال ملک را"**

برداشت ما نباید چنین باشد، که حافظ هوشش را از دست داده است و به وجود چنین آئینه و جام جادویی آینده نگر باور داشته و آن ها را حقیقت می پنداشته است.

هدف وی از ذکر جام جم و آئینه سکندر در بیت بالا اول از برداشت های حسی زیبایی شناختی و احساس نغز و لطیف وی منشاء می گرفته و دوم، بیان حقیقی (تصور همگانی) است که در قالب سخنان عادی، یا قابل بیان نیست، یا بیان غیرسمبولیک و غیرهنری آن بسیار خشک، غیرمانوس و ناخوشایند است و یا اینکه از زیبایی لازم (زیبایی هنری - ادبی بی بهره می باشد)، و چون انسان بطور اعم و هنرمند بطور اخص موجودی است که زیبایی و لطافت و راز و رمز را دوست دارد، دوست دارد سخنانش را در قالب ادبی - هنری، با کلام نغز و لطیف و زیبا و عبارات خیال پرورانه و تصوراتی پر رمز و راز بیان کند؛ یا تشبیه زلف به مار و چشم به پیمانان و... فراموش نکنیم که بسیاری از نماد ها، که امروز در ادبیات و فرهنگ ما و جهان موجود هستند، ریشه در ادبیات باستانی مردمان مختلف دارند، که بیانگر نوعی خاصی از تفکر یا اعتقاد آن مردمان بوده اند.

آئینه سکندر و جام جم امروز، مانند صد ها و هزارها پدیده و سخن و نماد دیگر، چون وسیله دیگری برای نگریستن وقایعی که در آینده رخ میدهند، موجود نیست (و دانستن آینده یکی از آرزوی های کهن و اولیه انسانی است)، به شکل سمبول های ذهنی برای به تصویر درآوردن آینده وارد زبان و ادبیات ما (انسان ها) شده است؛ سمبول هائی که با احساس (حس زیبایی شناختی و تصویرگری) انسانی سر و کار دارند، نه به شکل سمبول "بود" عینی یا مادی که به طور مستقیم با ارگانسیم و عقل و خرد ایشان سر و کار دارد.

سمبول ها همیشه واقعبیت های عینی یا مادی نیستند؛ بلکه در برخی موارد واقعبیت های ذهنی نیز هستند، که از واقعبیت های تصویری پدیده ها ساخته شده اند: گل سرخ نشانه عشق سوزان عاشق نسبت به معشوق است. سرخی آن نشانه عشق آتشین است. نازکی و لطافت گل نشانه نازکی و لطافت زن و عطر آن نشان رایحه خوش وی، و درغایت، گویای این سخن که همانقدر که گل دوست داشتی است، تو نیز، که مانند گلی (حال گل کجا و انسان کجا) قابل دوست داشتن هستی: قیاس و تشبیه - استخراج یک نتیجه از چیزی در بسا موارد که می تواند صحت و وجود نداشته باشد؛ همان قیاس مع الفارق.

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رایرلو مخکې په خیر و لولئ

مثال دیگر سرما است، که در یکی از شعر های مهدی اخوان ثالث به معنی "ستم" و "دوران حاکمیت ستمگران" به کار رفته است... "صدایی گر شنیدی، صحبت سرما و دندان است"؛ یعنی: صدایی است که از بر هم خوردن دندان ها از ترس ستمگران به گوشت خواهد رسید!

انسان بعضی حالت ها را (به خصوص حالت های روحی و عاطفی و احساسی و یا نفسانی خویش را) نمی تواند به کمک کلمات دست داشته، که برای بیان برخی حالت ها بی نهایت محدودند، بیان کند. برای بیان چنین حالت ها باید از نیروی تخیل و احساس و رنگ و آهنگ و نمود و نماد یا رمز و راز و اشاره و استعاره کار گرفته شود. مفهوم و معنی جام جم و آئینه سکندر در نوشته "ای کاش داوود خان..." بسیار ساده و رساست: آرزو؛ در اینجا خیالی و باطل - خیالی چون چنین جام وجود نداشته و ندارد، و باطل چون چنان امری صورت نگرفته است... ای کاش داوود خان می توانست وضعیت تراژیک و خونبار موجود را پیش بینی کند؛ و چون پیش بینی عواقب اعمال انسانی در کل و به طور عام برای انسان مقدور نیست، برای برآورده شدن این تمایل غیرممکن در دل آرزوی داشتن جام جم و آئینه سکندر را، که گویا این پیش بینی را مقدور می ساخته، می کنیم؛ باوجودی که می دانیم که چنین چیزی واقعیت ندارد، ولی چون راهی بهتر برای بیان و دسترسی به این آرزو نمی یابیم، به این حقیقت ذهنی یا پنداری متوسل می شویم - در موارد دیگر (بگونه مثال وجود آئینه در مراسم عقد یا سر سفره "هفت سین" در روز نوروز نماد پاکی و صفائی دل و خلوص نیت، و وجود شمع نماد نور و گرما) حقایق ذهنی دیگری هستند در نمود نماد!

در نوشته اخیر، من داوود خان را، که عاشق مردم و وطنش است و به خاطر این عشق برای نجات مردم و کشور از فقر و عقب ماندگی دست به کودتا میزند، ملامت نمی کنم، چون گفته اند که:

عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست  
تا کرد مرا تهی و پر کرد ز دوست  
اجزای وجود من همه دوست گرفت  
نامیست زمن بر من و باقی همه اوست؛

بلکه واقعیتی را بیان می کنم که در دسترس هیچ یک از ما قرار ندارد: فهم حوادث و رویداد ها از قبل. ملامت کسانی اند (در آغاز سخن در آن نوشته به این کسان اشاره شده است) که او را به کودتا مجبور می سازند. کسانی که نه به فکر مردم بودند و نه در فکر کشور و آبروی خود؛ کسانی که شب و روز شان را در خوردن و نوشیدن و تفریح و سفر یا رقابت برای قدرت سپری می کردند، در حالیکه مردم (که همین ها رعیتش می نامیدند) در منتهای بیچارگی و نیاز و درد و رنج به سر می بردند و کشور، بایر و مخروب و ضعیف؛ در جهانی که دیگران سوار بر توسن تیز تک توسعه به پیش می راندند!

آرزو و پیام من، وقتی این همه بیچارگی و بدبختی و وحشت و نامردمی را میبینم، تنها همین است و همین بود که ای کاش انسان ها می توانستند نتایج کار های شان را پیش از پیش ببینند و بدانند. بلاشبهه هیچ یک از ما، اگر از قبل می دانستیم که اوضاع کشور چنین می شود، که شده است، حتی اگر بهترین و درستکارترین فرزندان این مرز و بوم می بودیم و در آتش اشتیاق اعتلای کشور و آرامی مردم می سوختیم، در آن برهه و بدان شکل آرزوی تغییر نظام را، با همه ملاحظاتی که داشتیم، نمی کردیم.

ظاهر شاه نیز، اگر می دانست که عدم توجه اش به ملک و مردم سبب سقوط نظام شاهی می گردد و همه شان و شوکتش را در نتیجه غفلت هائی که می ورزید، از دست می دهد و کشور به حالت رقتبار فعلی گرفتار می شود، یقیناً از آنچه کرد، اجتناب می کرد و آنچه را که نکرد، می کرد، تا هم پادشاهی اش از دستش نرود و هم این بدبختی شامل حال ما نشود؛ مانند شاهان هوشیار و عاقبت نگر دنمارک و سویدن و هلند و...!

در اخیر به آنانی که با یک یا دو مثال از یک یا دو انسان نیک فطرت می خواهند یک نظام ناکارآمد را خوب معرفی کنند و از مسئولان آن نظام دفاع نمایند، یادآور می شوم که من از نظام شاهی و کسانی که در رأس آن نظام قرار داشتند به عنوان یک مجموعه، که در رأس آن شاه نشسته بود، صحبت می کنم؛ نه از یکی دو نفری که به پاکی و صداقت و مردمداری در این یا آن چوکی کار نموده اند، ولی نقش کلی و سازنده در راستای رفاه مردم و آبادانی کشور نداشته اند.

سیستم ناقص بود. مسئول آن کسی بود که در رأس نظام یا سیستم قرار داشت و حرف اول و آخر را میزد. امید دوستان ما به جای پیچیدن پیرامون مطالب بسیار بسیار مبرهن، به عمق قضایا و اندیشه ها توجه کنند، تا سخنان آشکار و صریح ما بدون موجب و ضرورت به درازا نکشند و در نهایت از پریشانی افکار که می تواند سبب مخدوش شدن حقایق نهفته در یک متن شوند، جلوگیری شود! گرد و خاک اوراق تاریخ را باید با دقت و امانت داری تکاند و سترد، این است وظیفه ما!!

این نوشته به هیچوجه متوجه جناب داکتر صاحب سید عبدالله کاظم نیست. امید سؤتفاهمی رخ ندهد!

پایان